

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم که بحثی که دیگه به این جا رسید که ما یکمی از بحث مکاسب محرمة خارج شدیم رسید به مسئله خراج در کلمات مرحوم شیخ، آن هم در خاتمه ایشان، خاتم فیہ مسائل ثلاث، مسئله سوم خراج بود و بعد یک دفعه ایشان رفتند در اخذ زمین های خراجی که مخصوصا در آن زمان معروف ترین زمین خراجی زمین عراق بود و یک مقداری هم شیخ یک اشاراتی، حالا خیلی تصریح ندارند چون خود ایشان هم ساکن عراق بودند، نجف بودند، وارد آن بحث هم شدند در این تنبیه هشتم، ما به این مناسبت یک مقداری وارد بحث شدیم، عرض کردیم اخیرا چون چند نفر دیگر هم از آقایان کتاب هایی راجع به زمین و اقسام زمین نوشتند، در فقه اسلامی، فکر خوبی هم هست، انصافا بحث خیلی جا می خواهد مخصوصا که خب در اقتصاد زمین یکی از ارکان اساسی بحث است مخصوصا بین مارکسیست ها و بین آن طرفی ها که آیا ملکیت زمین را قبول بکنند یا نکنند.

به هر حال یکی از مشکلات اقتصادی هنوز هم که قائم بقدم و ساق مسئله زمین و ملکیت زمین و انحای ملکیتش است، عرض کردیم عده ای از این آقایان معاصر ما هم که بحث هایی سعی کردند حتی اقتصاد جدید را بنویسند مسائل جدید، این مطالبی را که علمای ما در اقسام اراضی نوشتند، الارض التي اسلم اهلها، صالح اهلها، مفتوح عنونة، فیء و إلی آخره، این ها را هم در آن جا آوردند. عرض کردیم چند دفعه چون این بحث را مطرح کردیم در مجموعه آن چه که ما در فقه داریم زمین در دو جا آمده و دو آثار دارد، یکی در مباحث جهاد و غنیمت بودن و تقسیم شدنش به عنوان غنائم و اقسام اراضی ای که فتح می کنند مسلمان ها که خب طبیعتا زمان ما تصویر موضوعیش مشکل است و ما که چند روز بحث می کنیم بیشتر برای جنبه روشن شدن بحث است که این چند قسمی که عرض کردیم.

یک بخش هم بخش زمینی است که انسان احیاء می کند مثل الان زمین های شهری و بیابان ها و کوه ها و این ها که اصطلاحاً در فقه ما یک قسمتش جز انفال است، یک قسمتش هم نه جز انفال نیست، یک بخش هم این قسمت است، متأسفانه این ها یک مقداری خلط شده اما الحمدلله در کتب فقهی ما این دو تا جدا هستند، آن قسمتی که مربوط به جنگ است در باب جهاد آوردند، آن قسمتی که مربوط به خود زمین و ملکیت زمین و نحوه زمین است در بحث احیای موات آوردند، اراضی و حکم اراضی را در احیای موات آوردند و این تازگی هم ندارد، من می خواهم این را عرض بکنم، ببینید جامعه اسلامی بعضی ها خیال می کنند که مثلاً این مطلبی بوده که فقها قر و قاتی کردند با همدیگه، بعد ها ما ها الان داریم جدا می کنیم، نه همین کتاب ابو عبید، ابو عبید وفاتش زمان امام هادی است، سال ۲۲۴، خب خیلی قدیم است انصافاً و انصافاً هم کتاب خوبی است الاموال ابو عبید، اگر انسان حال بکند یک دوره ببیند خیلی مفید است، خب این مال ۱۲۱۵ سال قمری قبل است یعنی کتاب کاملاً قدیمی است، ایشان در این کتاب فتوح الارضین صلحا و سننها و احکامها، ایشان می گوید:

قد وجدنا الآثار عن رسول الله و الخلفاء بعده قد جائت فی افتتاح الارضین بثلاثة احکام، سه بخش را ایشان تقسیم می کند: ارضُ اسلم علیها اهلها، دیگه وارد نمی شود چون الان محل کلام ما نیست، ما در همین زمین خراجی فعلاً گیر کردیم، فعلاً حلش بکنیم بقیه اش باشد در بحث های خودش، این بحث را به یک جایی برسانیم بقیه اش.

آن وقت یکیش ارضُ اسلم علیها اهلها، ارضُ افتتحت صلحا و ارضُ اخذت عنوة، این سه بخشش می کند، بعد از این در صفحه بعدی، حالا این صفحه ۶۰ بود این چایی که من دارم، چاپش بازاری است، عادی است، نمی دانم حالا کجا چاپ کرده است، همین کتاب خراج یک چاپ بسیار خوب دارد، نمی دانم حالا در این کتابخانه مثل مرحوم آقای مرعشی پیدا بشود مال مطبع لایدن، به قول ایرانی لیدن است، مطبع لیدن آن جا چاپش خیلی خوب است، حواشی خوبی که از مستشرقین است، چون اسمش الان در ذهنم نیست

فاما الارض التي يقطعها الامام اقطاعاً

آن وقت اراضی اسم بخش دیگر از اراضی، سه تا بخش را به جنگ زد، بعد اراضی ای است که غیر جنگ است، یکی اقطاعات که عرض کردم این خودش یکی از مشکلات فنی هم هست و باز هم وارد این بحث نمی شویم، اگر بنایمان بحث کلی اراضی بود وارد این می شدیم. اقطاعات را عرض کردیم عبارت از زمین هایی بوده که پیغمبر یا نقل کردند بعد از پیغمبر آن هایی که آمدند آن ها به افراد معینی واگذار کردند، آن اقطاعات خیلی بحث با اقتصاد امروز مشکل دارد، یعنی با اقتصاد امروز آن زنده است در این جا چون نقل شده مثلا پیغمبر اکرم مثلا یک زمین بزرگی مثلا فرض کنید سی کیلومتر در ده کیلومتر را به یک نفر بخشیدند، اقطعه، گاهی هم در این ها مثلا معدن نمک بود یا معدن دیگری بود یا مثلا بعدها همان زمینی را که پیغمبر به این داد یک قطعه اش را به پانصد هزار درهم داد، دو میلیون درهم، خیلی قیمت های بالایی نقل شده، آن وقت این مقدار زیادیش را، من تاریخش هم عرض کردم مربوط است به یمنی ها که آمدند، این فاصله بین یمن تا حجاز را در نظر بگیرید و نجد و این جاها، حجاز در اصطلاحشان از مکه به طرف دریای سرخ است، حجاز به اصطلاح ما از یمن به بالا که الان شبه جزیره باشد، خب این جا زمین های بزرگی بود روسای عشائر می آمدند از پیغمبر ورقه می گرفتند که این زمین را به ما داد، گاهی زمین ها خیلی بزرگ است، اما در خود زمین های مثلا هفت هشت کیلومتر مثلا زمینی را که به زیبر دادند تقریبا چیزی در حدود بیست مایل در بیست مایل، در حدود بیست میل به اصطلاح، بیست میل یا مایل در اصطلاح امروز در حدود ۳۸ کیلومتر است یا ۳۶ کیلومتر است یعنی زیبر سوار اسبش شد این قدر رفت که دیگه اسب ایستاد، بعد هم دید که یکم بیشتر بگیرد آن تازیانه اش پرت کرد، یک چند متر زیادتر تازیانه اش را پرت کرد، گفتند همان جا که تازیانه اش است، این نزدیک مدینه است، این نزدیک نقی بوده، یک دفعه دیگه هم عرض کردم نقیع حدود بیست میلی مدینه بوده غیر از بقیع است، اشتباه با بقیع نشود، آن در خود مدینه است، آن هم زمین خالی بوده، لکن زمین بقیع را اقطاع نکردند، زمین بقیع را احیا کردند، هر کسی برای خودش خانه ساخت، عده زیادی از این هایی که از مکه آمده بودند در همین بقیع من جمله زیبر مثلا، من جمله عقیل، عقیل اول بقیع را خانه ساخت، این جایی که الان قبر چهار امام است این خانه عقیل است، اصلا این جز قبرستان نبوده، این زیرزمین عقیل است که این چهار امام بزرگوار و فاطمه بنت اسد و عباس عموی پیغمبر را در زیر زمین خانه عقیل،

سرداب عقیل به نوشته وفاء الوفاء سمهودی نوشته این جا سرداب زیرزمین یعنی زیرزمین خانه عقیل بوده آن ها را آن جا دفن می کنند این بزرگواران را، برای همین هم هست که پهلویشان عامه مسلمان ها نیستند، قبرستان نبوده، حالا به هر حال این جز اقطاع نبوده، این را تکه تکه می گرفتند برای خودشان خانه می ساختند، اقطاع نزدیک مدینه هم هست لکن اقطاع های خیلی بزرگ خارج مدینه است، این هم بزرگ است، تا نزدیک بقیع نوشتند، نقیع نوشتند، عرض کردم نقیع تا مدینه، نقیع به حساب مرداب ماندی بوده، زمین پست بوده آب داشته توش سبزی یعنی مرتع بوده لذا پیغمبر این را به اصطلاح غرقگاه به قول قدیمی ها یا حمی قرار داد یا به قول امروزی ها منطقه ممنوعه، این را ممنوع کردند که مسلمان ها کسی نرود، اسبی حیوانی چیزی دارد از این علف ها استفاده نکند، خاص اسب های مجاهدین قرار داد، حمای رسول الله لخیل المجاهدین، این نقیع است، نقیع حمی رسول الله، نزدیک نقیع هم زمینی بود که به زیر دادند

ببینید الارض التي یقطعها الامام یتخرجها المسلمون بالاحیاء، او یحتجزها بعضهم دون بعض بالحمی، بحث حمی هم اصولا خودش مطرح است، این را هم، می دانید خب الان در هر زمانی هست مثلا دولت می آید یک زمین های نزدیک دریا را مثلا یک تکه زمینی را می گیرد می گوید این خاص فرهنگیان، خاص مثلا کجا، یک زمینی دشتی بیابانی که سرسبز است این را قرار می دهد برای افراد خاص، این را اصطلاحا حمی می گویند، منطقه ممنوعه، این را اصطلاحا حمی می گویند، این هم خودش در فقه اسلامی محل کلام است، حالا ایشان مثلا ظاهرش این است که قائل است اما عده ای از فقهای اسلام کاری به شیعه نداریم، عده ای از علمای اسلام سنی ها اصلا می گویند این حمی درست نیست، فقط رسول الله حق حمی داشته، ببینید این ها چقدر در زمان ما تاثیرگذار است که حمی درست باشد یا درست نباشد، می گویند حمی فقط حق رسول الله بوده لا حمی إلا لله و رسوله، غیر از خدا و رسول دیگه کسی حق حمی ندارد، خب البته عده ایشان هم حدیث را جور دیگه معنا کردند، حالا نمی خواهم وارد بحث حمی بشوم چون این ها را در یک بحث مفصل خودمان متعرض شدیم، چهارده پانزده سال قبل یا بیشتر

.....

علی ای حال کیف ما کان فاما الارض التي یقطعها الامام فلیست من الفتوح و لها احکامٌ سوى ذلك، غرض این که من یک مطلبی را می گویم خیال نکنید حالا مسائل اقتصادی هست، دیگه از همان قدیم این ها را فرق می گذاشتند، یک جا زمین به لحاظ جنگ و فتح و این حرف هاست، یک جا زمین به لحاظ داخل نظام اسلامی، داخل حکومت اسلامی یا اقطاع است یا احیا است، یا نمی دانم إلی آخره یا به اصطلاح امروز ما زمین های شهری، زمین های مرتع و اقسام زمینی که الان می کنند، این یک بخش دیگری است و لذا خوب دقت بکنید ما اصولا مثلا این بخش فتوحات را تقریبا ما الان نداریم اما آن بخش دوم را الان کاملا بهش مبتلا هستیم، بخش دوم یکی مسئله اقطاع، یکی مسئله حمی، یکی مسئله احیاء، خود مسئله احیاء خیلی فروع دارد، یکی مسئله انفال که پول ها، معادن، معادن باطله، ظاهره، إلی آخره.

به هر حال این را من چند بار عرض کردم برای این که روشن بشود، رسیدیم به ارضٌ اخذت عنونة، نسبتا چون این کتاب جمع و جور کرده چون تا حالا هم مشهور این است که زمین عراق، البته یک بحث دیگه هم هست که عنوه کجاست، مصر هست، خراسان هست، شام هست، بعد حالا هم قدر متیقنش عراق است، ایشان می گوید فهی التي اختلف فيه المسلمون، این مال هزار و دویست و پانزده سال قبل است، حالا کتابی که نوشته ۱۲۱۵ سال قبل، غرض کانما ما خیال می کنیم که همین الان دارد صحبت می کند، این جوری است، کتب علمی را این جوری بفهمیم.

فقال بعضهم سبيلها سبيل الغنیمة، خواندیم، ابن حزم قائل بود، ابن حزم بعد از ایشان است، ابن حزم قائل بود

فتخمس ابتدائا خمسش را به امام می دهند و تُقسَم فیکون اربعة اخماسها خِطَّةً، خِطَّة جمع خِطَه یا خُطَه، به اصطلاح الان خطت به معنای راه ها، به معنای خیابان ها، جدول بندی می کنند، تقسیم بندی می کنند

فیکون اربعة اخماسها خِطَّة بین الذين اخططوها خاصة، خاصة، بین همان هایی که نیروهای رزمنده، به عبارت دیگر این همان بحثی است چون ما هنوز بحثی را از کتب فقهی خودمان نخواندیم، همان بحثی است که در غنائم، در باب جهاد ما هم داریم، در شرائع هم

دارد، در کتب دیگر هم داریم، غنائم یا منقولند یا غیر منقول، غیر منقول مراد زمین است، این تفکر می گوید که غیر منقول هم تقسیم

می شود مثل منقول، فرق نمی کند، این تفکر

فیکون اربعة اخماسها خطه، جدول بندی می کند، معین می کند، مال این آقا یک هکتار، مال آن آقا مثلا این طور، هکتار هایش را

معین می کند، جدول می کشد

و يكون الخمس الباقي لمن سمّه الله تبارک و تعالی آن خمسش هم برای آن است که فاعلموا أنما غنمتم، غنیمت فرق بین منقول و غیر

منقول ندارد

خب این یکی عبارت ایشان چون این عبارت مال متن قدیمی است بخوانم که با متون هم آشنا بشویم.

و قال بعضهم بل حکمها و النظر فیها إلی الامام

خوب دقت بکنید این از آن زمان که اختلاف بوده یعنی در حقیقت می خواستند بگویند که اگر عمر آمد زمین عراق را خراجی قرار

داد حالا آن هم با معنایی که شده این در حقیقت این نکته اش این بوده که در اختیارش بوده، زمین عراق را خراجی قرار داد، زمین

شام را خراجی قرار نداد، خراسان را مثلا جای دیگر ایران را که فتح کردند خراجی قرار نداد، مصر را که گرفتند خراجی قرار نداد،

اختیارش با خودش است.

النظر فیها إلی الامام إن رای أن يجعلها غنیمة فیخمسها و یقسمها كما فعل رسول الله بخیر

این ها عمده شان حرفشان همین است، و عرض کردیم این یک حدیثی از عمر نقل شده که در صحیح بخاری هم هست که لا تُفتح

قرية إلا قسمتها كما قسم رسول الله خیر، دیگر چند روز ما مفصل عبارات اهل سنت را در خیر آوردیم، این قدر این ها مشوه

نوشتند، این قدر نامربوط نوشتند که آدم سر در نمی آورد، علتش هم روشن است چون در آن روایتی که خواندیم یک دانه روایت از

علی ابن ابی طالب در خیر نبود با این که فاتح خیر ایشان است حتی از زهری و شعبی که این ها اصلا جز قرن دوم اند، زهری اواخر

.....
قرن دوم، اصلاً جز تابعین و تابع التابعین، خیلی عجیب است، از آن ها روایت آوردند از امیرالمومنین نیاوردند، خب طبیعتاً این قدر اختلاف پیدا می شود.

فذلک، بعدش هم عرض کردم این ها به نظر من، دیگه حالا سوظن خوب نیست ولی فکر می کنم چون در بعضی از عباراتشان دارد که عمر که این ها را از خیبر بیرون کرد تقسیم کرد زمین ها را، خود خیبر حتی به زن های پیغمبر گفت این در بخاری هم دارد، دلتان می خواهد از سهمیه جو و خرما این را بهتان بدهیم یا زمین خیبر را بهتان بدهیم؟ تقسیم بکند یک مقدارش هم به زن های پیغمبر داد که دارند عائشه، حالا آن هم باز مختلف است، گفتند ما زمین می خواهیم عائشه و حفصه، این هم در صحیح بخاری دارد، البته به نظرم در صحیح بخاری غله نوشته، یکیش نوشته غله، یکی نوشته زمین، یکی نوشته غله و زمین، نفهمیدیم، ما هم سر در نیاوردیم.

علی ای حال کما فعل رسول الله به خیبر، البته در بعضی از متونشان دارد که عمر که از خیبر بیرون کرد و تقسیم کرد فدک را هم دارد من فکر می کنم برای همان جهت فدک این ها خیلی مطلب را سعی کردند چون آن فدک که فیء لرسول الله، این که اصلاً با جنگ گرفته نشد فدک، دیگه چرا فدک را تقسیم کرد این هم جز عجائب کار است

فذلک له فإن رای أن يجعلها فیئاً فلا یقسمها و لا یقسمها و لكن تكون موقوفٌ علی المسلمین عامة ما بغوا کما صنع عمر بالسواد
ذلک

آن وقت اگر این مطلب، این معلوم می شود که از همان جا هم محل خلاف بوده، آن وقت اگر معلوم بشود که واقعا این در اختیار خلیفه بوده و کاری بوده که خلیفه این کار را انجام داده چون ما روایت صحیح داریم منشا فتوا هم همین است، مرحوم شیخ فتوا می دهد، روایت صحیح دارد که هم للمسلمین، لمن هم الیوم و لمن یکون فیما بعد إلی یوم القيامة، صحیح محمد حلبی، خب ممکن است بگوییم آن صحیح تقیة صادر شده است.

آن وقت حالا وارد بحث، تا این جا دو تا قول در این جا و از آن طرف نقل می کند، این خب یک عده ای که این طور، یک عده می گویند در اختیار مسلمان هاست، یک عده هم گفتند نه این تقسیم می شود، در یک چیز عجیبی که این جا نقل می کند، حالا کار با سندش هم نداریم

قال قال بلال چون این هم یکمی مشکل دارد، سندش مشکل دارد. حالا این جا ننوشته لکن به نظرم سند مرسل است، اشکال سندی دارد. الان دیگه حالا وارد آن بحث هایش نشوم

قال بلال لعمر ابن الخطاب فی القرى التى افتتحها عنونة

چون بلال هم معلوم می شود در جنگ عراق شرکت کرده

اقسمها بیننا و خذ خمسها

چون بلال بعد از رحلت پیغمبر به شام رفت، شاید هم این مال شام باشد، فی القرى التى افتتحها عنونة، قسمت هایی که در شام بوده،

اقسمها بیننا و خذ خمسها فقال عمر لا هذا عين المال و لکنى احبسها فيما یجرى علیهم و علی المسلمین

کسانی که در جبهه شرکت کردند و مسلمینی که بعدا همه را یکنواخت از این پول می دهند

فقال بلال و اصحابه، معلوم می شود به قول امروزی ها یک باندی داشت

گفتند نه اقسامها بیننا، این ها اصرار داشتند که قسمت بکن، عمر هم اصرار داشت که قسمت نکند

فقال عمر اللهم اکفنی بلالا و ذویه، البته این جا حالا می گویند جمعش اضافه نمی شود، به هر حال اللهم اکفنی بلالا و ذویه، به ضمیر

نمی خورد، حالا إنما یعرف ذا الفضل، از آن صیغه نادر،

قال ما حال الحول و منهم عینٌ تطرف

چشم تکان می خورد، این زنده نبود، این اصطلاح عربی است، عینٌ تطرف یعنی زنده نبود، کسی از این ها یعنی مثل این که نفرین

عمر کارساز شد، این بلال و اصحابش تا سال نکشید همه شان التماس دعایشان

.....
علی ای حال کیف ما کان این را من عمدا خواندم چون بعد یک مطلبی خواهد آمد.

این راجع به صحبت هایی که ایشان دارد از صفحه چون خیلی مفصل ایشان هم مطلب می گوید و هم روایت می آورد، عبارات خودشان را می آورد، صفحه ۶۰ شروع به گفتن می کند، من می خواهم تا

بعد این که همین که من عرض کردم فقال له علی ابن ابی طالب، یک روایت دیگری دعهم یكون مادة للمسلمین فترکهم، بعد باز هم نقل کرده که معاذ ابن جبل این حرف را گفت که این باشد.

بعد ایشان می فرماید که و اما الحكم الآخر و ذلک أنه بعد که می گوید حکم کردند به این که مال مسلمان ها باشد

و بهذا کان یاخذ سفیان ابن سعید، این همانی است که معروف است به سفیان ثوری معروف، اسمش را زیاد بردند، هم جز فقهای معروف آنهاست، جز علماست و جز زهاد هم هست، از همین قبیله معروف حمدان، حمدانی ها را عرض کردم تقریباً همه شان مخلصین امیرالمومنین سلام الله علیه بودند، خیلی معروف اند قبیله حمدان که از یمن به کوفه آمدند در زمان امیرالمومنین، قبلش هم آمده بودند این ها جز شیعیان مخلص امیرالمومنین، آن وقت این احیائی دارد یکیش ثور است، سفیان ابن سعید ثوری از بطون حمدان است یعنی از حمدانی های کوفه است و خیلی به زهد و این جور چیز ها معروف است، جز زهاد و عباد گفته می شود، یک سفیان ابن عیینه هم داریم، این سفیانان که می گویند این دو تا هستند، اما این سفیان ابن سعید خیلی چهره معروف تری است، سفیان ثوری و چون زمان بنی عباس هم هست با بنی عباس هم مخالف بود دیگه جز به اصطلاح امروز کسانی بود که مختلفی زندگی می کرد، تا در خفا فوت کرد، مدت ها مختفی بود از دست خلیفه به قول خودشان تا این که در خفا فوت کرد.

علی ای حال و بهذا کان یاخذ سفیان ابن سعید این خیلی شخصیت بزرگی است، آن جهاتش را هم عرض کردم، غرض این مطلب که ما خیال نکنیم مثلاً همه علمای اهل سنت این ها با دستگاه خلافت همراه بودند نبودند، یکیش ایشان است که نبود و بعد هم در همان خفیه در همان زندگی تیمی، گروهی، در همان زندگی مخفیانه ایشان فوت کرد

و هو معروف من قول که از فقهای اهل کوفه است

إلا أنه كان يقول، این رأی سوم الخيار فی ارض العنونة إلى الامام، اختیار با امام است، ان شا جعلها غنیمة فخمس و إن شاء جعلها فیثا
عاما للمسلمین و لم یخمس و لم یُقَسِّم، تقسیمش نکند، یا و لم یَقَسِّم

بعد خود ابوعبید وارد بحث می شود، بعد ابوعبید می گوید که پیغمبر اکرم که خیبر را تقسیم کردند به خاطر یک آیه بود، عمر که
تقسیم نکرد به خاطر آیه دیگر بود، دیگره حالا خیلی عجیب و غریب است این مطالبی که ایشان فرموده که قبولش، البته ملا هست
ابوعبید اما این طور استدلالش هم نه، دیگره اگر بخواهیم وارد این ها بشویم دیگره طول می کشد

رای دیگری این است و قال بعض الناس إن عمر، این رای سوم، إنما فعل برضا من الذين افتتحوها الارض، و استتابة لانفسهم، با این
رزمنده ها گفت بگذارید شما اجازه بدهید این زمین را شما زحمت کشیدید، تلفات دادید، مجروح شدید، این را بگذارید برای عامه
مسلمان ها و باشد برای مسلمان ها تا روز قیامت و این ها قبول کردند، من این را می خواستم بگویم، این را عده ای از فقهای اهل
سنت هم، ، علمای اهل سنت هم دارند که برضی من الناس، لما كان عمر كلم به جرير ابن عبدالله في ارض السواد، آن وقت یک قصه
ای نقل می کند که عمر از این ها اجازه گرفت و با قبول خاطر این ها، این را برای عامه مسلمان ها قرار داد، باز روایتش می آید که
نمی خواهم الان متعرضش بشوم آقایان مراجعه کنند لکن تعجب آور ما این است که الان نقل کرد بلال چسبیده بود که تقسیم بکن،
اصحابه، عمر نفرینشان کرد، از آن ور می گوید، می گویم تشویش در قصه خیبر، خواندیم تشویش عجیبی دارند، در این جا هم
عجیب است، خب اگر استتابة من انفسهم و برضی منهم پس آن نفرین کردن بلال برای چیست؟ من برای همین بلال را خواندم، ربطی
به مانحن فیه نداشت، آن نفرین کردن بلال و اصحاب بلال، نفرین کرد که تا یک سال هیچ کدام از آن ها زنده نمانند از خود بلال و
اصحابش، علی ای حال نستجیر بالله، بعد یک مقداری را از آن جا می آورد.

بعد و قد زعم تا این جا روشن شد چند تا رای است،

و قد زعم بعض من يقول بالرأی چون من سابقا هم خودم عقیده ام این بود که زمین کوفه، ارض عراق مسلم ارض خراجی بوده، بعد
که این دوره اخیر را نگاه می کنم می بینیم نه انصافا خود آن هم سخت محل خلاف بوده

و قد زعم بعض من يقول بالرأى، مراد ایشان بالرأى یعنی به طبق روایات نیست

أَنَّ لِلْإِمَامِ فِي الْعِنُودِ حَكْمًا ثَلَاثًا فَقَالَ إِنْ شَاءَ لَمْ يَجْعَلْهَا غَنِيمَةً وَ لَا فِئَاءً، الْبَتَّةَ فَيُـءِ يَعْنِي بَازْغَشْتًا، خُودَ فَاءُ يَعْنِي بَازْغَشْتًا، فَيُـءِ هُمْ بِهِ مَعْنَايَ سَايَةٍ هُمْ هَسْتُ بَرَاءِ أَيْنَ كِهْ چُونِ بَرِ مِي گَرْدَدِ يَعْنِي صَبِيحْ كِهْ خُورْشِيدِ دَرِ مِي آيِدِ سَايَةٍ بَهْ يَكِ طَرَفِ مِي افْتَدِ، يَكِي بَالَا مِي آيِدِ سَايَةٍ كَمِ مِي شُودِ، بَعْدِ اَزْ ظَهْرِ بَرِ مِي گَرْدَدِ، إِذَا فَاءُ الْفِيءِ يَعْنِي مُرَادَ عَصْرِ يَعْنِي سَايَةٍ اِي كِهْ صَبِيحْ بُوْدِ دُوْ مَرْتَبَةِ الْبَتَّةِ بَهْ اَيْنِ طَرَفِ بَرِ مِي گَرْدَدِ. اَنَ وَقْتُ اَيْنِ بَازْغَشْتِي كَنَائِهِ اَزْ اَيْنِ اسْتِ مِثْلِ اَيْنِ كِهْ بَعْضِي هَا هَسْتَنْدِ مِثْلًا فَرَضِ كَنِيدِ يَكِ جَائِي كِهْ يَكِ نِظَامِي رَا اَزْ بَيْنِ مِي بَرَنْدِ يَكِ عَدَةِ اَزْ اَمْوَالِ رَا بَا عُنْوَانِ اَمْوَالِ مَصَادِرِهِ، يَكِ عَدَةِ اَمْوَالِي كِهْ مَالِ مَرْدَمِ بُوْدِهِ مِي خَوَاهِيْمِ بَهْ مَرْدَمِ بَرْگَرْدَانِيْمِ، اَيْنِ كَلِمَةِ بَازْغَشْتِي كِهْ اَلَا نِ هَمْ دَرِ بَعْضِي اَزْ نِظَامِ هَا بَهْ كَارِ بَرْدِهِ مِي شُودِ كِهْ نَمِي خَوَاهِمِ تَفْصِيْلِشْ رَا بَدَهْمِ اَيْنِ دَرِ حَقِيْقَتِ رِيْشَهْ قُرْآنِي دَارْدِ مَا اَفَاءَ اللهُ، كَانَمَا اَيْنِ هَا كَلَّا اللهُ وَ لِلرَّسُولِ بُوْدِهِ اَيْنِ هَا گَرَفْتَنْدِ بَرِ مِي گَرْدَدِ، فَاءُتْ اِلَى الْمُسْلِمِيْنَ، رُوشَنِ شُدْ؟ غَنِيْمَتِ يَعْنِي دَادِهِ مِي شُودِ بَهْ نِيْرُوْ هَايِ رَزْمَنْدِهِ، فَيُـءِ يَعْنِي دَادِهِ مِي شُودِ بَهْ جَامِعِهِ اِسْلَامِي، فَيُـءِ هَمْ بَهْ اَيْنِ مَعْنَا، اَيْنِ هَا اَمْوَالِ بَرْگَشْتِي اسْتِ، فَيُـءِ يَعْنِي بَرْگَشْتِي، اَمْوَالِي اسْتِ كِهْ بَهْ مُسْلِمَانِ هَا بَرْگَشْتِ چُونِ دَرِ حَقِيْقَتِ اَمْوَالِ، نَهْ بَهْ مُسْلِمَانِ هَا، بَهْ رَسُوْلُ اللهِ بَرْگَشْتِ رَسُوْلُ اللهِ دَرِ اخْتِيَارِ مُسْلِمَانِ هَا قَرَارِ دَادَنْدِ وَ لَذا دَرِ قُرْآنِ وَ مَا اَفَاءَ اللهُ عَلَيَّ رَسُوْلِهِ، اَفَاءُ بَهْ مَعْنَايِ خُدا بَرِ مِي گَرْدَانْدِ، اَفَاءُ بَابِ اِفْعَالِشْ اَنَ هَائِي رَا كِهْ خُداوَنْدِ بَرِ مِي گَرْدَانْدِ، اَنَ وَقْتُ فَيُـءِ اصْطِلَاحًا اَيْنِ شُدْ اَنَ چِهْ كِهْ دَرِ اخْتِيَارِ حَاكِمِ قَرَارِ مِي گِيْرِدِ مُخْصُوصًا رَسُوْلُ اللهِ بَهْ اصْطِلَاحِ مَا يَعْنِي دَرِ تَعْبِيْرِ اِسْلَامِي وَ فِقْهِ اِسْلَامِي، اَيْنِ هَا بَهْ عُنْوَانِ فَيُـءِ بَرْگَشْتِي بَهْ خُودِ رَسُوْلُ اللهِ اسْتِ.

وَ رَدَّهَا عَلَيَّ اَهْلُهَا الَّذِيْنَ اخَذَتْ مِنْهُمْ، اصْلًا مِي گُوِيْدِ اَيْنِ زَمِيْنِ بَهْ هِمَانِ كَسَانِي كِهْ اَنَ جَا بُوْدَنْدِ، زَمِيْنِ مُلْكِ خُودِشَانِ اسْتِ، چِيْزِي كِهْ هَسْتُ خُوبِ دَقْتِ بَكْنِيْدِ اَيْنِ رَأْيِ رَا مِنْ فِكْرِ مِي كَنْمِ، مُخْصُوصًا چُونِ مَنْ هِي مِي خَوَاهِمِ اَيْنِ رَأْيِ رَا بَكُوِيْمِ، بَعْضِي اَزْ رَوَايَاتِ مَا اَزْ تَوْشِ شَائِدِ اَيْنِ رَأْيِ دَرِ مِي آيِدِ وَ اَيْنِ بَا اَنَ تَصْوُورِي كِهْ اِلَى الْاَنَ خُودِ مَنْ هَمْ دَاشْتَمِ چُونِ مِي گُوِيْمِ تَاْزَكِي دِيْدَمِ، يَكَمِ بَرَاءِ مَنْ تَعْجَبِ آوَرِ بُوْدِ، بَا اَيْنِ تَصْوُورِ خُودِ مَا هَمْ عَوْضِ كَرْدِ، اَيْنِ رَأْيِ مِي گُوِيْدِ اصْلًا وَقْتِي كِهْ عِرَاقِ رَا گَرَفْتَنْدِ دَرِ حَقِيْقَتِ اَيْنِ نَبُوْدِ كِهْ بِيَايِدِ مُلْكِ مُسْلِمِيْنَ بَشُودِ يَا مُلْكِ فَرَضِ كَنِيدِ حَاكِمِ بَشُودِ يَا مُلْكِ دَوْلَتِ بَشُودِ، هِمَانِ زَرْتَشْتِي هَا، هِمَانِ هَائِي كِهْ قَبْلَا رُويِ زَمِيْنِ عِرَاقِ كَارِ مِي

کردند، همان ها سر جایشان ماندند ملک خودشان، فقط دو جور پول یعنی نحوه دریافت مالیات فرق می کرد، یک مالیات سرانه بود از افراد گرفته می شود با یک شرایط خاص، یک مالیاتی به عنوان میوه و محصول بود، یک مالیاتی هم از خود زمین گرفته می شود، این مالیاتی که از زمین گرفته می شود اسمش را خراج می گفتند، اگر از محصول می گرفتند بهش مقاسمه می گفتند، اگر از سرانه می گرفتند بهش جزیه می گفتند، نه این که زمین عراق ملک آن ها، این را خوب دقت بکنید چون برای خودم تازگی داشت، تازه امروز یعنی، یکی دو ماه اخیر برای ما پیدا شد این خیلی مشکل را حل می کند، این که الان زمین عراق هم هیچ حالت خراجی ندارد با این مشکل خوب حل می شود و من فکر می کنم یک ابهامی هم در این جای اسلام وجود دارد در همین قسمت، این در این قسمت یک ابهامی وجود دارد، در حقیقت خراج این نبوده که زمین ملک مسلمان ها شد، خوب دقت بکنید، همان هایی که قبلا روی زمین بودند کار می کردند مالک بودند، شما مالک باشید لکن نحوه مالیات فرق کرد و من این توضیح را دادم، احتمال می دهم همین هم درست باشد، درستش همین باشد، خیلی رای خلاف ظاهری است، چون عرض کردیم زمین عراق و إلا خب این همه کشور ها فتح شد، فقط زمین عراق مسلم بشود که خراجی است، این که معنا ندارد، توضیحش را عرض کردم در کتاب های قدیمی هم هست، در متون قدیمی من جمله خراج خود همین یحیی ابن آدم هست که شاید از این قدیمی تر هم باشد، به نظرم صد و خرده ای، نود و پنج است، در کتاب یحیی ابن آدم هم هست که اصلا زمین عراق در زمان قباد پدر انوشیروان خراجی شد، یعنی نحوه مالیات بر محصول بود، همان قصه ای هم که چند بار نقل کردیم، قباد رفت و دید که این ها محصول آن زنیکه خیلی ناراحت هست و نمی گذارد بچه از آن انار بخورد، گفت هنوز عمال پادشاه نیامدند مالیات بگیرند، این رفت و گفتند به جای این که مالیات را روی محصول بگذاریم مالیات را روی زمین بگذاریم، نه این که هر کس هر مقدار انار داشت مثلا، هر کسی این مقدار زمین داشت حالا هر چیزی توش کاشته بود، البته این هم دارند که مقدار زیادی آمدند باز خود محصول را هم حساب کردند زمینی که توش چی کاشته می شود پس در حقیقت کاری که قباد کرد نه این که گرفتن زمین بود، زمین دست مالکین خودش بود، به جای این که مالیات را از محصول بدهند مالیات را از زمین دادند، اگر بگوییم این نکته درست است عمر همین کار را هم با ارض عراق کرد که این قبل از عمر بود، و إلا شام را هم

گرفتند، مصر را هم گرفتند، خراسان را هم، خب این کارها را با خراسان هم می کردند لذا من احتمال قوی می دهم اگر این احتمال درست باشد در حقیقت آنی که بین مسلمان ها داده شد و به خصوص رزمنده ها داده نشد درآمد ارض عراق بود، عمر گفت این درآمد را می خواهیم برای همه مسلمان ها، چون زمین تمام زراعتی بود، عرض کردیم یکی از زمین های فوق العاده آباد در سابق که خب در روی کره زمین در روی این زمینی که می شناختند کم نظیر بود، حالا چون بعد این آمریکا و آمازون و می سی سی پی و فلان این ها را پیدا کردند یکمی اوضاعشان به هم خورد و الا این فرات و دجله را معتقدند پنج روز بزرگ در دنیا هست، نیل است و فرات است و دجله و سیحون و جیحون، یکی دیگه هم هست، به هر حال این پنج روز بزرگ یعنی فرات و دجله را بزرگترین رود زمین دیگه در تصور آن ها و این همه سرسبز بود، ۳۶ میلیون جریب به قول خودشان سرسبز بود.

بعد ایشان دارد که و یحتج فی ذلک بما فعل رسول الله بأهل مکه لکن نه اهل مکه اصلا زراعی نبود، زمین واد غیر ذی زرع بود. لکن من فکر می کنم عمر یا مثلا امیرالمومنین همین سنتی را که دیدند در این کشور گذاشتند مالیات را از زمین می گیرند همین را امضاء کردند و این مالیات را برای عامه مسلمان ها نگه داشتند. من فکر من این است که این رأی درست بوده یعنی کار خاصی به این کار نشده است.

پرسش: این کتاب یک استناد درستی ندارد، چجوری می توانیم از این استفاده بکنیم؟

آیت الله مددی: همه را سند می آورد، بعضی جا می گوید و من الناس من يقول، فقها هستند دیگه

بعد ایشان وارد این بحث می شود

پرسش: مختلف است

آیت الله مددی: بله مختلف است، نه ایشان، همه شان سند هایشان گیر دارد

بعد وارد باز دنبال مسئله، آن وقت این جا یک حدیث مفصلی را که نقل می کند فمسح عثمان ابن حنیف الارض، الان هم در دنیای عرب مساح می گویند، مساح را ما به فارسی مهندس راه و ساختمان می گوئیم، مهندسین راه که می آیند خیابان ها را نقشه برداری

می کنند این را اصطلاحا الان مهندس مساح می گویند، این فمسح عثمان ابن حنین الارض، زمین عراق را اندازه گیری کرد و خیلی عجیب است، واقعا با شتر انسان این طور دقیق از حدود بصره و ابوالخصیب تا نزدیک های موصل، این را اندازه گیری کرد و آن وقت آن زمین هایی هم که قابل زراعت نبوده خارج کردند، تپه بوده یا مثلا مرداب بوده آن ها را هم خارج کردند. آن وقت این طور: فجعل علی کرب الکرمة درهم، یک جریبی که انگور باشد تا کستان باشد ده درهم، جریب نخل خمسة درهم، جریب قصب نیزار باشد، نی باشد ستة درهم، جریب البرع گندم باشد اربعة درهم، جریب الشعیر درهمین، إلى آخر، خیلی عجیب است یعنی با تمام این و بعد که دیوان را تنظیم کردند ۳۶ میلیون جریب بود که حالا دیگه این جا ایشان توضیحات را داده و من دیگه الان وارد این بحث ایشان نمی شوم که این ها

یک مقدار برای این که مثلا آیا این جریب ها ثابت بود یا جریب ها متغیر بود و این ها قابلیت کم و زیاد داشت، من هی رد می کنم چون عرض کردم از بحث ما خارج است

و يقال أن حد السواد الذی وقعت علیه المساحة من لدن تخوم موصل، آخر های موصل، ماذا من الماء، همراه به اصطلاح، حالا من یادم رفت موصل فرات پهلوش است یا دجله، به نظرم فرات باشد، إلى ساحل البحر، مراد از بحر در این جا خلیج فارس است، ماذا مع الماء مرادش همان می آید تا به شط العرب إلى ساحل البحر ببلاد عبادان، این ساحل بحر به بلاد عبادان تا خلیج فارس یعنی دقیقا از موصل تا جنوب عراق، این قسمتی که الان ما بهش شبه جزیره می گوییم این ها نبوده، من شرقی دجلة، شرقی دجله به ایران می خورد، غربی دجله به داخل است.

هذا طوله و اما عرضه منقطع الجبل من ارض حلوان، حدود قصر شیرین، شما الان از راه مهران که می روید از این کوه ها که پایین می آید عراق شروع می شود، کوه ها که تمام می شود خودش عراق، عرق الجبل یعنی دامنه کوه چون دامنه کوه إلى منتهی طرف القادسیة، قادیسیه می خورد تقریبا به بالای کربلا، بین کربلا و همین، المتصل بالعزيب من ارض العرب، می خورد به وادی سماوه، عزیز هم آن جاست، فهذه حدود السواد و علیه وقع الخراج

.....
بعد یک مقدار هم، و قال فلان، قال ابوحنیفه ارض سواد این است، یک مقدار هم اقوال نقل می کند که ما فعلا وارد این حرف ها نمی شویم که الان محل کلام نیست، بعد از این مطالب و قال قوم آخرون، حالا ایشان گفته قال قوم آخرون، به نظرم همین قولی است که من الان شرح دادم

بل السواد ملک لاهله، این ظاهرا همانی بود که من شرح دادم، لأنه حین ردّه علیهم عمر صارت لهم رقاب الارض، و نحن نری عن عمر غیر هذا بلکه ما فکر می کنیم این مطلب بعید است، این جا هم این حاشیه را نوشته که این مطلب درست نیست، بعد مطالبی آورده که الان من نمی خواهم وارد بحثش بشوم

بله این قول من به نظرم می آید که این قول شاید قوی تر باشد، بعد وارد خرید و فروش ارض عراق شده که آیا جهتش درست است یا نه که آن هم دیگه الان به ما ربطی ندارند، به بحث ما الان ربطی ندارد، بعد یک مقدار اسم مناطقی که در عراق که آیا این ها مفتوح عنونة بودند یا نبودند چون نقل می کند که اراضی عراق بعضی هایش مفتوح عنونة است، بعضی هایش مفتوح عنونة نیست. بعد از این مطلب بعد از این که این مطالب را نقل می کند مطلب لطیف تری که ایشان دارد که این شبهه ای که من عرض کردم حلش می کند

و إنما كان اختلافهم في الارضين المغلة، اغلت الارض یعنی محصول داد، غله داد، باب افعال است اما به معنای لازم است.

التي يلزمها الخراج، من ذوات المزارع و الشجر فأما، همین مشکلی که الان در عراق داریم، خانه ها و مدارس و این ها

فأما المساكين و الدور بارض سواد فما علمنا احدا کره شرائها و حيازتها و سکناها

روشن شد؟ معلوم می شود تمام این بحث های اراضی در خراج در عراق روی آن زمین هایی است که جنبه زراعت دارد، زمینی است که برای زراعت است اما خانه های مسکونی آن قطعا ملک افراد بود و قد اقتسمت الکوفة خطّة یعنی خیابان کشی و جدول کشی شد فی زمن عمر ابن الخطاب و هو إذن لاهله فی ذلک من اکابر اصحاب رسول الله، این جا چون چاپ کرده صلی الله علیه و سلم بعد نوشته و علی آله، این علی آله را جداگانه چاپ کرده

و هو اذن، رجالٌ منهم سعد ابن ابی وقاص و عبدالله ابن مسعود و عمار و حذیفه و سلمان و خباء و ابو مسعود و غیرهم، ثم قدمها علیّ رضی الله عنه فیمن معه من اصحابه فاقام بها خلافتها کلها، حضرت تمام خلافت را، ثم کان تابعٌ بعدُ بها، فما بلغنا أن عهدٌ منهم ارتاب بها، اصلا این بحث مال زمین مسکن و این ها نبوده.

و اما الاسواق، بازار هایی که داشته، بازار هایی که این جا بوده، ایشان نقل می کند عن علی علیه السلام، خرجت مع علی از اصبع ابن نباته نقل می کند إلى السوق، سوق در کوفه فرأی اهل السوق قد حازوا امکنتهم، دید هر کسی برای خودش یک دکان درست کرده، این یک جا گذاشته و این یک جا، فقال ما هذا، این چیست این جا را گرفتید، فقالوا اهل السوق قد حازوا امکنتهم، هر کدام برای خودشان یک جایی گرفتند و قال لیس ذلک لهم، این ها حق ندارند دکان ثابت بگیرند

سوق المسلمین کمصلی المسلمین، من سبق إلى شیء فهو له یومه حتی یدعه، این اگر باشد معلوم می شود حضرت امیر اجازه بازار ندادند، خیلی حرف عجیبی است این روایت، هر کسی حق دارد مثل امروزی ها می گویند یک دستفروشی چیزی بیاورد این جا بگذارد این تا شب حق با آن است، بعد دیگه حق ندارد مگر خودش بیاید بکند، هر روز روز به روز است، خیلی حرف عجیبی است، حالا آیا امیرالمومنین برنامه شان در سوق این بود، در روایت ما هم البته این آمده است، این در روایت ما هم آمده است، دیگه نمی خواهم وارد بشوم، لکن خیلی بعید می دانم، فوق العاده چون واقعا اداره جامعه اصلا امکان ندارد با این ترتیب، هر کس زودتر گاریش را آن جا برد بگوییم تا یک شب حق دارد، تصویر این فوق العاده مشکل است مگر یک نوع حکم سیاسی یعنی حکم ولایی خاص باشد و احتمال می دهیم، من عرض کردم کرارا و مرارا عرض کردم که این گاهی مطالبی هست که مثلا مال عمر است به امیرالمومنین نسبت می دهند، احتمال این را می دهیم که خراب کرده باشند. بعد ایشان نقل می کند حدثنا فلان کنا نقدوا الی السوق ثم مغیره ابن شعبه، مغیره ابن شعبه قطعا قبل از امیرالمومنین والی کوفه بوده، بلکه در زمان عمر است، اصلا این فعل مال زمان عمر است فمن قعد فی مکان فهو احق به الی اللیل، من احتمال می دهم اصل مطلب مال آن بوده، حرف بسیار عجیبی هم هست چون این اقتصاد را به هم می زند، بازار را ما منکر بشویم واقعا اقتصاد را به هم می زند

.....
فلما جائنا زیادٌ، زیاد، این مال بعد امیرالمومنین است

فلما جائنا زیادٌ قال من قعد فی مکانٍ فهو احق به مادام فيه، هنوز که اساسش را این جا گذاشته این احق است، یک ماه، دو ماه، یک

سال، دو سال این احق است، آن می گفت إلى الليل، بازار ها روزانه، روز به روز باید باشد. علی ای حال کیف ما کان این مطلب را

هم در این جا نقل می کند، دیگه حالا به این مقدار

پس معلوم شد درباره ارض عراق و ارض خراجی اختلاف کاملاً شدید است لکن مشهورترش همان است که تا حالا ما گفتیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين